**جیحون یزدی (2)**

**یغمایی، حبیب**

از بمبنى ببوشهر بخدمت محمد خان حاکم که مردى شاعرپیشه بود درآمد و «نمکدان»را از او دزدید، و از آنجا بدیگر بنادر فارس-بندر لنگه، بندر عباس، مسقط-مسافرت کرد و از راه بصره براى جمع کردن ارثیه خواهرش که در بغداد وفات یافته بود بدان شهر رفت.

در سال 1283 که این بنده اقل الحاج و الشعراء محمد ابراهیم متخلص به مشترى بعراق عرب رفتم یکروز جیحون را میان قهوه‏خانه دیدم......».

نقل قول مشترى را درباره جیحون چون بسیار زننده و رکیک است از اینجا قطع مى‏کنیم و اما سبب این بغض و کینه چنانکه از همه گفتار وى مخصوصا از قطعه «به جیحون یزدى بگوئید از من»مستفاد مى‏شود جز«حسد»نبوده است.

در تأیید این دریافت، سطرى چند از تذکره مرحوم مستشار اعظم دانش را به عبارت نقل میکنم میگوید:

«در شعرا جیحون رحمة الّله علیه بسیار حاسد داشت از آنکه در اعیاد حاج میرزا حسین خان صدر اعظم فقط او را راه مى‏داد و دیگر شاعران در صباح عید با ورقه قصیده مدح بردرگاه مى‏ایستادند مدتى میگذشت خادمى برون آمده اوراق مى‏گرفت مى‏برد و مى‏آورد و هریک را پانزده قران صدر اعظم بنور محمد خان فراشباشى حوالت نوشته، ولیک جیحون بسبب دوستى که با آقا وجیه پسر عضد الوله داشت و در آن وقت بسیار جمیل و در نزد خواجه منزلتش خاص، همراه او بخدمت صدر اعظم مى‏رسید چکامه مدحت مى‏خواند و طاقه شال کشمیر خلعت مى‏گرفت و بدین‏سبب شاعران بر او حسد مى‏بردند و هجایش مى‏گفتند چنانکه مشترى خراسانى گوید:لشکر افراسیاب از رود جیحون گذشت»

4-عقیده و اخلاق او

جیحون مسلمان و شیعه بوده، در ستایش اولیاء و رثاء شهداى کربلا قصاید و مسمطات خوب دارد، در اخلاق اورا مى‏توان همانند قاآنى دانست چه این شاعر نیز فکر و طبع خود را در ستایش شاهزادگان و امرا بکار برده و با عطایا و صلاتى که از ممدوحین مى‏گرفته روزگار میگذرانده است.

او در هر شهر و پیش هر ممدوح که خوشتر بوده بیشتر مى‏مانده و گویا بى‏مهرى خانواده و سردى هم‏شهریها از موجبات اساسى این دورى‏هاى ممتد و مسافرت‏هاى طولانى بوده چنانکه در اشعار خود غالبا از اهل یزد شکایت مى‏کند و در نامه خصوصى که بفرزند خود نوشته(و این تنها مکتوب خانوادگى است که از وى مانده)گله‏هائى است که مؤید این گمان تواند بود.

میرزا عبد اللطیف در اخلاق پدر مى‏گوید:

«پدرم قلندرانه زندگى مى‏کرد، غم و اندوه دنیا را بخود راه نمیداد، بعیش و خوشى مایل بود، آنچه از صلات و جوائز بدست میآورد خرج میکرد، بفقرا مهربان بود چنانکه مکرر کفش خود را بسائل بخشیده پاى برهنه بخانه مى‏آمد، بمال دنیا علاقمند نبود و از یزدى‏هاى که مردمانى خسیس و مال‏دوست مى‏باشند تنفر داشت و عمر خود را در مسافرت بسر برد».

5-آثار جیحون

دیوان جیحون مشتمل است بر رساله«نمکدان»مرکب از نظم و نثر بسبک گلستان و تقریبا بمقدار باب اول آن، و دیگر اشعار او از قصاید و مسمطات و ترجیحات و رباعیات و غزلى چند که بالغ برده هزار بیت میشود.

جیحون از انواع شعر بیشتر بگفتن مسمط مسلط است و برخلاف در غزل دستى ندارد و بقول خود او:

گر غزل شیوه جیحون نبود عیبى نیست

هرکسى طبعى و هر طبع زبانى دارد

این شاعر د راستعمال لغات و عبارات عربى و انتخاب قوافى دشوار تعمد و افراط کرده و باین مناسبت اشعار او از تعییرات و تعقیدات ناپسندیده مصون نیست با این همه چون در ترصیح و ترکیب الفاظ تناسب و هم‏آهنگى است بعض از تغزلات و تشبیبات وى لذت‏بخش است اما خودش درباره خود حسن ظنى بلیغ دارد.

دیوان چاپى جیحون با دیوانیکه بخط خودش نوشته شده تفاوت بسیار دارد زیرا گذشته از تغییرات لفظى در هنگام چاپ بسیارى از ابیات را که در مدح اشخاص بده بعمد حذف کرده‏اند(بدهم نکرده‏اند!)بطورى که بسیارى از قصاید تقریبا نصف شده.چند قصیده هم مطلقا در دیوان چاپى نیست که اگر رقتى بخواهند دیگر با کلیات او را چاپ کنند توجه بدین نکات لازم است.

مراثى جیحون مخصوصا مسمطات او هم خوبست و هم مؤثر و هم در میان اهل منبر رایج معروفست یکى از علماى متنفذ یزد بى‏اینکه بصورت جیحون را بشناسد او را تکفیر کرده بود.وقتى در مجلس روضه‏خوانى-که اتفاقا جیحون در پهلوى او جاى داشت-مسمط معروف شاعر(اى که فرو رفته ببحر تمنى)خوانده شد و چندان مؤثر افتاد که همه اهل مجلس و«آقا»نیز زارزار گریستند.در شعر آخر که تخلص شاعر یاد شد«آقا»بکسى که در پهلویش نشسته بود بلهجه یزدى گفت«این جیحونک هم آخر خود را به بهشت رساند»جیحون گفت«آقا!شما را هم».